اطلاعات
دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۳ ۲۰ شوال ۱۴۴۵
۲۹ آوریل ۲۰۲۴ سال نود و هشتم * شماره ۲۸۶۵۶
ettelaatonline ettelaat.com

مقاله

خلیج فارس در طول تاریخ

منابع گوناگون ایرانی و انیرانی از دیرباز خلیج فارس را با نامهایی یاد کرده‌اند که معنایش دریای پارس است. متاسفانه از زمان بروز حمیت جاهلی جدید، گروهی به ریاست عبدالناصر در مخالفت با حکومت وقت ایران، نام مجعولی بر این دریا نهادند که اکنون مورد استفادهٔ گماشتگان ترسویی قرار می گیرد که در حمایت از اسرائیل، سر از پا نمی شناسند و برخی از آنها تا یکی دو قرن پیش جزئی از ایران بودند!

دکتر محمدجواد مشکور
تاریخ‌دان و استاد دانشگاه

مقاله
تاریخی

خلیج‌فارس در حاشیه غربی اقیانوس هند واقع شده و بین شبه جزیره عربستان و جنوب شرقی کشور ایران قرار دارد. مساحت این دریا ۲۴۰هزار کیلومتر مربع است. طول آن قریب هزار کیلومتر و قسمت شمالی و شمال شرقی خلیج فارس را تماماً سواحل ایران پوشانده است. در مسافت کمی از گوشه شمال غربی آن عراق گسترده شده و بقیه زاویه شمال غربی آن خاك کویت است. [مابقی آن کرانه های جنوبی خلیج فارس است که سواحل کشورهای عربستان، قطر، بحرین و شیخ نشین های ابوظبی، دوبی، شارجه، عجمان، ام‌القیوین یاام‌الکوین، رأس‌الخیمه و بَخه را تشکیل می دهد].

نام خلیج فارس در پیش از اسلام

۱ـ آشوریان این دریا را در کتیبه های خود به نام «نارمرتو» (Nar maarratu: به معنی رود تلخ)، یاد کرده‌اند و این کهنه‌ترین نامی است که از خلیج فارس به جای مانده است.

۲ـ در کتیبه **داریوش** بزرگ در تنگه سوئز، در عبارت «درایه تیه هچاپارسا آئی تی» (Draya tya hacha Parsa aity) یعنی «دریایی که از پارس می رود» (یا سر می گیرد)، منظور از دریای پارس همان خلیج فارس است. در زمان ساسانیان نیز این خلیج را دریای پارس می گفتند.

۳ـ **هرودت** مورخ یونانی در گذشته در سال ۴۲۵پ. م اقیانوسی را که در جنوب غربی آسیاست، از دریای سرخ گرفته تا دهانه هندوستان «اری تروس» (Erythros: اریتره) یعنی دریای سرخ می خواند. و این تسمیه به مناسبت رنگ خاك آن سواحل است که متمایل به سرخی است. پیداست که هرودت خلیج فارس را درست نمی شناخته از این جهت از آن نامی نبرده و به همان نام مبهم اریتره که اعم از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس است، اکتفا کرده است.

۴ـ مورخ دیگر یونانی فلاویوس **آریانوس** (Arrianus) که در سده دوم میلادی می زیست، در کتاب معروف **آنابازیس** یا «تاریخ سفرهای جنگی اسکندر» ضمن شرح بحر پیمایی نه‌آرخوس (Nearchus) که به امر اسکندر مأموریت یافته بود از رود سند به دریای عمان و خلیج فارس بگذرد و به مصب فرات داخل شود، نام این خلیج را «**پرسیکوس کارتاس**» (Persikon kartas) نوشته که ترجمه تحت‌اللفظی آن «خلیج فارس» است.

۵ـ **استرابون** (Strabon) جغرافیدان نامی یونانی که در نیمه آخر یك قرن قبل و نیمه اول یك قرن بعد از میلاد می زیست، مکرر همین نام را در جغرافیای خود در مورد خلیج فارس به کار برده است و مخصوصاً می نویسد که: «عربها بین خلیج عرب (بحر احمر) و خلیج فارس جای دارند.»

۶ـ **بطلمیوس** که بزرگترین عالم هیئت و جغرافیای قدیم است و در قرن دوم بعد از میلاد می زیست، در کتاب بزرگی که در علم جغرافیا به زبان لاتین نوشته، از این دریا به نام «**پرسیکوس سینوس**» (Persicus Sinus) یاد کرده که درست به معنی خلیج فارس است. این اصطلاح در کتاب های لاتینی غالباً «**سینوس پرسیکوس**» (Sinus Persicus) آمده است. به علاوه در کتاب های جغرافیایی لاتین خلیج فارس را «**ماره پرسیکوم**» (Mare Persicum) یعنی دریای پارس نیز نوشته‌اند.

۷ـ کوین توس کورسیوس **روفوس** (Rufus) مورخ رومی که در قرن اول میلادی می زیست و در تاریخ اسکندر تحقیقات جامعی دارد، این خلیج را به زبان لاتین «**آکواروم پرسیکو**» (Aquarum Persico) به معنی «آبگیر پارس» خوانده است.

۸ـ اصطلاح لاتینی «**سینوس پرسیکوس**» در دیگر زبان های زنده جهان ترجمه گردیده و همه ملل این دریا را به زبان خود خلیج فارس گویند؛ چنان که به زبان فرانسه Golfe Persque، به انگلیسی Persian Gulf، به آلمانی Persischer Golf، به ایتالیایی Golfo Persico، به روسی Persidskizaliv، به ژاپنی Perusha Wan و به ترکی Farsi Korfozi آمده که در همه آنها نام «پارس» وجود دارد.

نام خلیج فارس در دوره اسلامی

در کتب جغرافیایی و تاریخی دوره اسلامی که به مناسبتی از این دریا ذکری به میان آمده، نام این خلیج «بحر فارس» یا «الخلیج الفارسی» یا «خلیج فارس» یاد گردیده است. بعضی از جغرافی نویسان قدیم اسلام مفهوم «بحر فارس» را خیلی وسیعتر گرفته و آن را به تمام دریای جنوب ایران اعم از بحر عمان و خلیج فارس و حتی اقیانوس هند اطلاق کرده‌اند و ما تا آنجا که دسترس داشتیم، اهم آن منابع را در اینجا ذکر می کنیم.

۹ـ احمدبن محمدبن اسحاق بن ابراهیم **الهمذانی** معروف به ابن الفقیه که کتاب جغرافیای او تحت عنوان **مختصر کتاب البلدان** به دست ما رسیده و در ۲۹۷ق تألیف شده است، می نویسد: «واعلم ان بحر فارس و الهند هما بحر و احد لاتصال احد هما بالاخر» یعنی: بدان که دریای پارس و هند از برای پیوستگی به یکدیگر، هر دو یك دریا هستند.

۱۰ـ احمد بن عمر **بن رسته** که کتاب تقویم البلدان خود را به نام **الاعلاق النفیسه** در ۲۹۰ق تألیف کرده است، می نویسد: «فاما البحر الهندی یخرج منه خلیج الی ناحیه فارس یسمی الخلیج الفارسی... و بین هذین الخلیجین (یعنی خلیج احمر و خلیج فارس)، ارض الحجاز والیمن و سایر بلاد العرب»؛ یعنی دریای هند از آن خلیجی به سوی ناحیت پارس بیرون آید که خلیج پفارس نام دارد. و بین این دو خلیج یعنی خلیج احمر و پارس، سرزمین حجاز و یمن و دیگر بلاد عرب واقع است.

۱۱ـ جغرافیدان ایرانی به نام **سهراب** که در قرن سوم هجری می زیست، در کتاب **عجایب الاقالیم السبعة** الی نهایة العمارة می نویسد: «بحر فارس و هو البحر الجنوبی الکبیر»، یعنی دریای پارس دریای بزرگی است در جنوب.

۱۲ـ **ابن خرداذبه** خراسانی درگذشتهٔ ۳۰۰ق در کتاب **المَسالك و الممالك** درباره رودهایی که به خلیج فارس می ریزد، می نویسد: «فرقة (من الانهار) تمر الی البصرة و فرقة اخری تمر الی ناحیة المذار ثم یصب الجمیع الی بحر فارس»، یعنی گروهی از این رودها به سوی بصره و گروهی به سوی مذار[1] روان اند، سپس همه آنها به دریای پارس می ریزند.

۱۳ـ بزرگ بن شهر یار **الناخذاه هرمزی** (ناو خدای رامهرمزی) در کتاب «**عجایب الهند** برّه و بحره و جزایره» که آن را در حدود ۳۴۲ق تألیف کرده، می نویسد: «و من عجایب امر بحر فارس مایراه الناس فیه بالیل فان الامواج اذ اضطربت و تکسرت بعضها علی بعضها علی بعض انقدح منه النار فیخیل الی راکب البحرانه یسیرفی بحرنار»، یعنی: از شگفتی های دریای پارس چیزی است که مردمان به شبه بینند در آنگاه چون موجها برهم خورند و بر یکدیگر شکسته شود، از آنها آتش برجهد و آن که برکشتی سوار است، پندارد که به دریایی از آتش روان باشد.

۱۴ـ ابواسحاق ابراهیم **الاصطخری**، درگذشته ۳۴۶ق در کتاب «**مسالك الممالك** که بر اساس کتاب **صوَ الاقالیم** ابوزید بلخی است، می نویسد: «بحر فارس فانّه یشتمل علی اکثر حدودها و یتصل بدیار العرب منه و بسائر بلدان الاسلام و...» و در اثر دیگرش **کتاب الاقالیم** می نویسد: «الاعظم بحر فارس و هو خلیج من البحر المحیط من حد الصین...»، یعنی: دریای پارس که مشتمل بر بیشتر حدود آن است و به دیار عرب و دیگر بلاد اسلام پیوندد، ما آن را تصویر کرده، جمیع حدود آن را یاد کنیم و آغاز به دریای قلزم نماییم که از ساحل آن در مشرق تا به ایله منتهی می شود، سپس به حدود دیار عرب تا آبادان بگردد و عرض دجله را بریده به ساحل مهروبان و از آنجا به گناوه و از آنجا به سیراف منتهی گردد و سپس تا به سواحل هرمز و آن ور کرمان تا دبیل و مولتان که ساحل هند است، امتداد می یابد.

۱۵ـ مورخ مشهور ابوالحسن علی **مسعودی** درگذشته ۳۴۶ق در **مروج الذهب** می نویسد: «یتشعب من هذا البحر (ای البحر الهندی او الحبشی)، خلیج آخر و هو بحر فارس و ینتهی الی بلاد ابله و الخشبات و عبادان... و هذا الخلیج مثلث الشکل»، یعنی: از این دریا که دریای هند یا حبشی باشد، خلیجی دیگر منشعب شود که دریای پارس است و آن منتهی به شهرهای ابله[2] و خشبات و آبادان می شود... و این خلیج مثلثی شکل است.

۱۶ـ **مسعودی** در کتاب دیگر خود **التنبیه والاشراف** که آن را در سال ۳۴۵ق به پایان رسانیده است، می نویسد: «و قد حد کثیر من الناس السواد و هو العراق فقالوا حده من جهة المشرق الجزیره المتصلة بالبحر الفارسی المعروفة بمیان روذان من کورة بهمن اردشیر وراء البصره ممایلی البحر»، یعنی: بسیاری از کسانی که حدود سواد (یعنی عراق) را تعیین کرده‌اند، گفته‌اند که: حد آن از سوی مشرق جزیره‌ای است که به دریای پارسی پیوسته و به میان روذان معروف است و از ناحیه بهمن اردشیر پشت بصره نزدیك دریاست.

۱۷ـ **الطاهربن المطهر** در کتاب تاریخ خود به نام **البدء والتاریخ** که آن را در ۳۵۵هجری تألیف کرده درباره رودهایی که به خلیج فارس می ریزد، می نویسد: «تجتمع هذه الانهار کلها فی دجله و یمرد جله بالا بله الی عبادان فیصب فی الخلیج الفارسی»، یعنی: همه این رودها در دجله فراهم آیند و دجله ازابله به آبادان بگذرد و در خلیج پارسی ریزد.

۱۸ـ **ابوریحان بیرونی** درگذشته ۴۴۰ق در کتاب «**التفهیم** لاوائل صناعة التنجیم» که آن را به فارسی تألیف کرده، نام این خلیج را دریای پارس و خلیج پارس هر دو آورده است، و در کتاب دیگر خود «تحدید نهایات الاماکن»، «بحر فارس عَلی جنوب شیراز» ذکر کرده است.

۱۹ـ همو در کتاب معروف به **القانون المسعودی** می نویسد: «عبادان فم الخشبات فی مصب دجله و انبساطها فی بحر فارس»، یعنی: آبادان دهانه خشبات در مصب دجله است و گسترش آن در دریای پارس می باشد.

۲۰ـ محمدبن **حوقل** صاحب **صورة الارض** که آن را در ۳۶۷ق به پایان رسانیده، خلیج فارس را «بحر فارس» نامیده است.

۲۱ـ در کتاب **حدود العالم من المشرق الی المغرب** که قدیمی ترین جغرافیا به زبان فارسی است و در ۳۷۲ق تألیف یافته، چنین نوشته شده است: «خلیج پارس از حد پارس برگیرد با پهنای اندك تا به حدود سند»

۲۲ـ شمس الدین شامی **مَقدسی** در کتاب «**احسن التقاسیم** فی معرفه الاقالیم» که آن را در ۳۷۵ق به پایان رسانیده، این دریا را «بحر فارس» خوانده است.

۲۳ـ محمدبن نجیب **بکیران** در کتاب **جهان نامه** که از تألیفات فارسی همان قرن است، می نویسد: «بحر کرمان پیوسته است به بحر مکران و جزیره کیش که مروارید از آنجای آورند، در این دریاست و چون از بحر کرمان بگذری، بحر پارس باشد و طول این دریا از حدود عمان تا نزدیکی سراندیب بکشد و برجانب جنوب او جمله زنگبار است. و این بحر و بحر عمان هر دو یکی است به سبب آنکه ولایت پارس بر جانب شمال اوست و ولایت عمان برجانب مغرب او.

۲۴ـ **ابن البلخی** در کتاب **فارسنامه** که آن را در حدود ۵۰۰ق به فارسی تألیف کرده، می نویسد: «بحر فارس این دریای پارس طیلسانی است از دریای بزرگ که آن را بحر اخضر خوانند و نیز بحر محیط و هر طیلسانی که از این دریا در زمین ولایتی است، آن را بدان ولایت باز خوانند: چون دریای پارس و دریای عمان و مانند این و از این جهت این طیلسان را دریای پارس می گویند.»

۲۵ـ شرف‌الزمان طاهر **مروزی** درکتاب **طبایع الحیوان** که آن را در حدود ۵۱۴ق به پایان رسانیده، این دریا را «الخلیج الفارسی» نوشته است.

۲۶ـ **الشریف الادریسی** از اعراب جزیره سیسیل درگذشته به سال ۵۶۰ق در کتاب «**نزهة المشتاق** فی اختراق الافاق» می نویسد: «ویتشعب من هذا البحر الصینی الاخضر و هو بحر فارس و الابله و ممره من الجنوب الی الشمال مغربا قلیلا فیمر بغربی بلادالسند و مکران و کرمان و فارس...»، یعنی: از دریای چین، خلیج سبز که دریای پارس و ابله است، منشعب می گردد. گذر گاه آن از جنوب تا اندکی به شمال غربی است؛ چنان که از مغرب بلاد سند و مکران و کرمان و پارس بگذرد تا به ابله جایی که آبادان است...

۲۷ـ **یاقوت حموی** درگذشتهٔ ۶۲۶ق در **معجم البلدان** می نویسد: «بحر فارس هو شعبة من بحر الهند الاعظم واسمه بالفارسیة کماذکره حمزه **زراه کامسیر** و حده من التیز من نواحی مکران علی سواحل بحر فارس الی عبادان و هوفوه دجلة التی تصب فیه و تمتد سواحله نحوالجنوب الی قطر و عمان و الشحر و مرباط الی حضرموت الی عدن و عَلی سواحل بحر فارس من جهة عبادان من مشهورات المدن مهروبان قال حمزه و ههنا یسمی هذاالبحر بالفارسیه **زراه افرنگ** قال و هو خلیج متخلج من بحر فارس...»، یعنی دریای پارس شعبه‌ای از دریای بزرگ هند است و چنان که حمزه اصفهانی گفته، نامش به پارسی **زراه کامسیر** است و حدآن از تیز از نواحی مکران بر ساحل پارس تاآبادان است و آن دهانه دجله است و آن رود بدانجا ریزد. سواحل این دریا از جنوب تا به قطر و عمان و شحر و مرباط و حضرموت و عدن امتداد دارد. بر سواحل دریای پارس از سوی آبادان از شهرهای مشهور مهروبان است. حمزه گوید که در اینجا این دریا به پارسی **زراه فرنگ** نام دارد و آن خلیجی از دریای پارس است که از جنوب به شمال بالا رود تا از کنار ابله بگذرد.

۲۸ـ **زکریاقزوینی** درگذشته ۶۸۲ق در کتاب «**آثارالبلاد** و اخبار العباد» می نویسد: «فارس الناحیة المشهورة التی یحیط بهامن شرقها کرمان و من غربها خوزستان و من شمالها مفازة خراسان و من جنوبها البحر سمیت بفارس»، یعنی: پارس ناحیه مشهوری است از شرق به کرمان و از غرب به خوزستان و از شمال به بیابان خراسان و از جنوب به دریا که دریای پارس نامیده می شود محدود است.

۲۹ـ همو در «**عجائب المخلوقات** و غرائب الموجودات» می نویسد: «یخرج من بحرالهند خلیجان عظیمان احد هما بحر فارس و الاخر بحر القلزوم»، یعنی: از دریای هند دو خلیج بزرگ بیرون آید که یکی دریای پارس و دیگری دریای قلزم است. و نیز نوشته است: «بحر فارس شعبة من بحرالهند الاعظم من اعظم شعبها و هو بحر مبارك کثیر الخیر»، یعنی: دریای پارس شعبه‌ای از دریای بزرگ هند است و از بزرگترین شعب آن است و دریایی پربرکت و سودآور است.

۳۰ـ **ابوالفداء** الملك المؤید درگذشته ۷۳۲ق در کتاب **تقویم البلدان** می نویسد: «بحر فارس و هو بحر ینشعب من بحر الهند شمالاً بین مکران و هی عَلی فم بحر فارس من شرقیه...»، یعنی: دریای پارس که از شمال منشعب از دریای هند است، بین عمان و مکران است و مکران بندر آن تیز[3] است و بر دهانه دریای پارس واقع است. سپس دریا بر ساحل عمان امتداد یافته و به شمال بگذرد تا به آبادان برسد و از آبادان به مهروبان و سپس به سینیز[4] امتداد یابد. پس از سوی جنوب به گناوه و ساحل دریا که کرانه بلاد پارس است، کشیده شود. سپس به سوی مشرق امتداد یافته، به هرمز برسد و از جنوب و مشرق به کرمان پیوندد.

۳۱ـ **شمس الدین** ابوعبدالله محمدبن ابی طالب الانصاری **الدمشقی** الصوفی درگذشته ۷۲۷ ق در کتاب «**نخبة الدهر** فی عجائب البر و البحر» نام این دریا را مکرر «بحر فارس» یا «بحر الفارسی» یا «خلیج فارس» آورده است.

۳۲ـ شهاب‌الدین **احمدالنویری** درگذشته ۷۳۳ق در کتاب «**نهایة الارب** فی فنون العرب» می نویسد: «اما خلیج فارس فانّه مثلث الشکل علی هیئة القلع احد اضلاعه من تیز مکران فیمرّ بلاد کرمان عَلی هرمز من بلاد فارس عَلی سیراف و مهروبان و منها یفضی البحر الی عبّادان ینعطف الضلع الآخر فیمرّ بالخط و هو ساحل بلاد عمان و الضلع الآخر یمتد علی سطح البحر من تیز مکران الی رأس الخیمه»، یعنی: خلیج پارس مثلث شکل است به صورت بادبان کشتی که یکی از ضلعهای آن از جانب تیز مکران و بلاد کرمان بر هرمز و بلاد پارس و سیراف و مهروبان بگذرد و از آنجا دریا به آبادان منتهی شود و از آبادان برگشته به الخَطّ[5] که ساحل عمان است، بگذرد و ضلع دیگر بر سطح دریا از تیز مکران تا رأس الخیمه امتداد یابد.[6]

۳۳ـ **حمدالله مستوفی** قزوینی متوفای ۷۴۰ق در کتاب **نزهة القلوب** که آن را به پارسی نگاشته، این خلیج را «بحر فارس» یاد کرده و می نویسد: «جزایری که از حد سند تا عمان در بحر فارس است، از حساب ملك فارس شمرده‌اند و بزرگترین آن به کثرت مردم و نعمت، جزایر قیش (کیش) و بحرین است».

۳۴ـ ابوحفص زین‌الدین عمر بن مظفر معروف به **ابن الوردی** درگذشته ۷۴۹ق در کتاب «**خریدة العجایب** و فریدة الغرایب» می نویسد: «فصل فی بحر فارس و مافیه من الجزایر و العجائب و یُسمی البحر الاخضر و هو شعبة من بحر الهند الاعظم و هو مبارك کثیر الخیر، دائم السلامة و طیء الظهر، قلیل الهیجان بالنسبة الی غیره»، یعنی: فصل در پیرامون دریای پارس و جزیره‌ها و شگفتی های آن، و آن دریای سبز خوانده می شود و شعبه‌ای از دریای بزرگ هند است، و آن دریای پربرکت وسودآور و دائماً بی خطر و آرام است و بالنسبه به دیگر دریاها کم هیجان می باشد.

۳۵ـ شرف‌الدین ابوعبدالله محمدبن عبدالله طنجی معروف به **ابن بطوطه** درگذشتهٔ ۷۷۷ق در سفرنامه خود کتاب «تحفة النظاره فی غرائب الامصار و عجایب الاسفار» می نویسد: «ثم رکبنا فی الخلیج الخارج من بحر فارس فصبحنا عبّادان»: پس در خلیج بیرون از دریای پارس بر کشتی نشستیم و به آبادان در آمدیم.

۳۶ـ احمدبن علی بن احمد **القلقشندی** در گذشته ۸۲۱ق در کتاب «**صبح الاعشی** فی کتابة الانشاء» می نویسد: «فاما بحر فارس فهو ینبعث من بحر الهند منعطف آخره عَلی ساحل بلاد کرمان من شمالیها حتی یعودالی اصل بحر فارس فیمتد شمالا حتی ینتهی الی مدینه هرموز»، یعنی: دریای پارس منشعب از دریای هند است و پایان آن از سوی شمال به ساحل کرمان منعطف شده تا به اصل دریای پارس برمی گردد و همچنان به شمال امتداد می یابد تا اینکه به شهر هرمز منتهی می شود.

۳۷ـ مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطینی مشهور به **حاجی خلیفه** در گذشته در ۱۰۶۷ق صاحب کتاب معروف **کشف الظنون** در کتاب دیگرش **جهان نما** در جغرافیای عالم که آن را به ترکی نوشته، چنین می نویسد:

bahre Fars - buna sinus Persique dirlar Fars Korfuzi belade Fars olmaqla ona Nesbat, va mare ersiqum daxi dilar

یعنی: دریای پارس = به این دریا سینوس پرسیقوس می گویند. به معنی خلیج فارس به مناسبت اینکه در مشرق آن فارس واقع است بدان نسبت داده می شود. و آن را ماره پرسیقوم (دریای پارس) نیز می گویند.

۳۸ـ شمس الدین **محمد سامی** در **قاموس الاعلام** و قاموس ترکی، خلیج فارس یا بحر فارس را به خلیج بصره معنی کرده است. البته مقصود از خلیج بصره قسمت کوچکی از دریای پارس است که مجاور شهر بصره است؛ چنان که به خلیج فارس به مناسبت بندر بوشهر، گاهی «دریای بوشهر» هم می گفته‌اند.

۳۹ـ در **دایرة المعارف البستانی** (جلد هفتم، طبع ۱۸۸۳م) در ماده خلیج، «الخلیج العجمی» و «الخلیج العربی» آمده که از اولی خلیج فارس و از دومی بحر احمر (دریای سرخ) اراده شده است.

این بود نمونه‌ای از شواهد تاریخی و جغرافیائی درباره نام خلیج فارس. حال ببینیم واقعاً خلیج العربی کجاست؟

۴۰ـ «خلیج العربی» که به رومی آن را «سینوس آرابیکوس» (Sinus Arabicus) یعنی «خلیج عربها» می گفتند، در تاریخ ها و جغرافیاهای قدیم مطلقاً به «بحر احمر» (دریای سرخ) که بین تنگه باب‌المندب و ترعه سوئز قرار دارد، اطلاق می شده و به مناسبت شنهای سرخ ساحلش، آن را به یونانی «اری تره» (Erithree) و به لاتینی «ماره روبروم» (Mare Rubrum) یعنی «دریای سرخ» نیز می خواندند و «بحر قلزم» نیز نام داشته است.

۴۱ـ **هکاتایوس ملطی** ـ از علمای قدیم یونان و ملقب به پدر جغرافیا ـ درگذشتهٔ ۴۷۵ق.م در نقشه‌ای که از دنیای زمان خود تصویر کرده، بحر احمر را «خلیج عرب» یاد کرده است.

۴۲ـ **هرودت** مورخ مشهور یونانی درگذشته ۴۲۵پ.م در تاریخ معروف خود نام «بحر احمر» را مکرر «خلیج عرب» نوشته است.

۴۳ـ **اراتوس تنوس** یونانی که در زمان بطالسه در اسکندریه می زیست و در ۱۹۶پ م درگذشت، در نقشه جغرافیای عالم بحر احمر را «خلیج عرب» خوانده است.

۴۴ـ **استرابون** جغرافیدان یونانی (قرن اول میلادی) نیز از بحر احمر به نام «خلیج عرب» یاد می کند.

۴۵ـ **بطلیمیوس** جغرافی دان یونانی که قبلاً از او یاد کردیم و کتاب خود را به زبان لاتینی نوشته و در اواسط قرن دوم میلادی می زیست، اسم «بحر احمر» را به زبان لاتین «آرابیکوس سینوس» (Arabicus Sinus) یعنی خلیج عربی نوشته است.

۴۶ـ در کتاب «**حدود العالم** من المشرق الی المغرب» که در ۳۷۲ق تألیف شده، بحر احمر (دریای سرخ) صراحتاً «خلیج العربی» آمده است: «خلیجی دیگر هم بدین پیوسته، به رود به ناحیت شمال فرود آید تا حدود مصر و باریك گردد تا آنجا که پهنای او یك میل گردد. آن را خلیج عربی خوانند و خلیج ابله نیز خوانند و خلیج قلزم نیز خوانند.»

۴۷ـ در **جهان نما** تألیف **حاج خلیفه** کاتب چلبی در گذشته ۱۰۶۷ق که آن کتاب را به ترکی نگاشته، چنین آمده است:

bahre qolzom ke Makka danizi dur, sharqisi jaziratul Arab olmaqula one sinus Arabikus dirlar, va kotobe qadimada bahre Ahmar Yazilmaqla Mare Ruberum, va Mare Rusu tasmiya idarlar qizil daniz ma, nasina)

یعنی: بحر قلزم که دریای مکه است، به مناسبت اینکه مشرقش جزیرة العرب است، «سینوس آرابیکوس» نامیده می شود و به مناسبت آنکه در کتب قدیمه «بحر احمر» نوشته شده، به معنی «ماره بروم» و «ماره روسو» آمده است.

از مطالب و مواردی که گذشت، این نتیجه را می گیریم که نام خلیجی که در جنوب ایران است، از دوهزار و پانصد سال پیش، خلیج پارس یا بحر پارس نام داشته و این نام در همه زبان های زنده دنیا از قدیم ترین زمان تاکنون پذیرفته شده و همه ملل جهان آن را به زبان خود خلیج فارس می خوانند.

پی نوشت ها:

۱. مَذار، شهری مابین واسط و بصره.// ۲. أیله، شهری بر ساحل دریای سرخ.// ۳. تیز: شهری بر ساحل مکران که اکنون طیس نام دارد، در شمال بندر چابهار.// ۴. سینیز: بکسر سین شهری برساحل فارس درنزدیکی گناوه// ۵. الخط: ساحل قطیف و عقیر و قطر است و آن جزء بحرین قدیم که بین بصره و عمان قرار داشته بود.// ۶. این ناحیه امروز جزء هفت شیخ نشین هم پیمان در خلیج پارس [امارات متحده عربی] است.

*به علت کمبود جا منابع ذکر نشده است

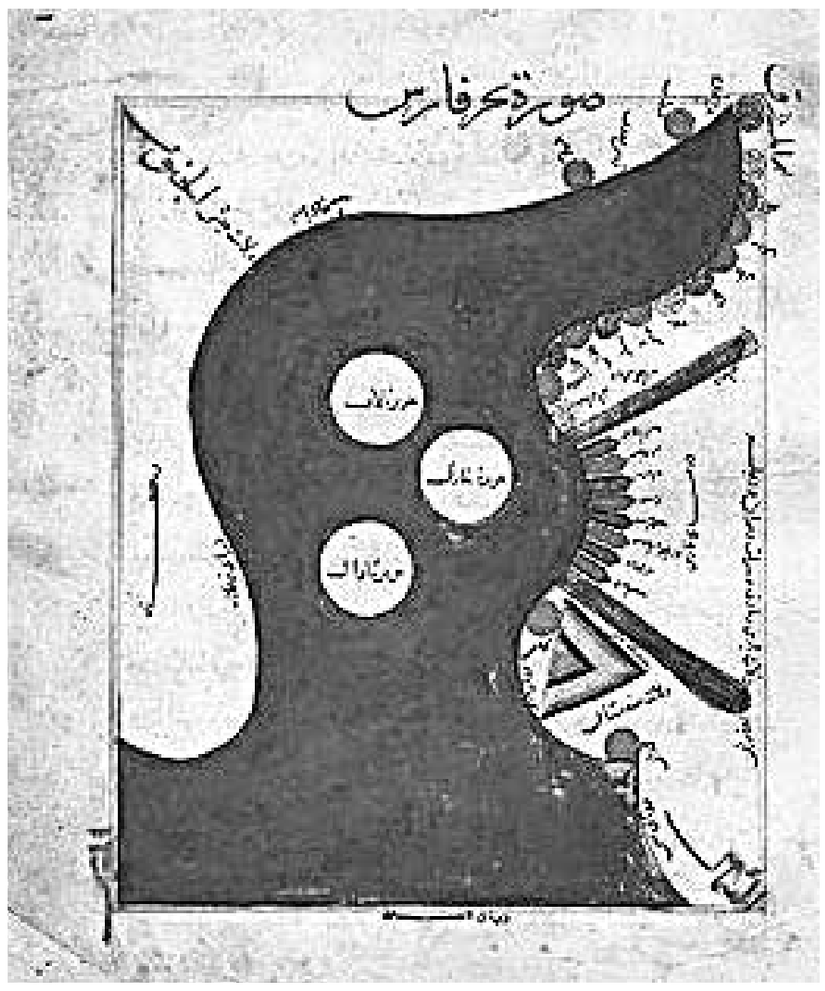

خلیج فارس در کتاب اصطخری جغرافیدان برجسته دوران اسلامی

عکس: اینترنت

در متون کهن غربی، از خلیج فارس به اشکال گوناگون یاد شده است؛ همچون: پرسیکون کارتاس، پرسیکوس سینوس، سینوس پرسیکوس، ماره پرسیکوم، آکواروم پرسیکو. در متون عربی دوران اسلامی نیز از آن به صورت بحر فارس، بحر الفارس، خلیج فارس، الخلیج الفارسی و الخلیج العجمی یاد شده است. بدین ترتیب این دریا از دوهزار و پانصد سال پیش، خلیج پارس یا بحر پارس نام داشته و این نام در همه زبان های زنده دنیا از قدیم ترین زمان تاکنون پذیرفته شده و همه ملل جهان آن را به زبان خود «خلیج فارس» می خوانند. البته در هر دو متون مشخصاً از «بحر احمر» یا دریای سرخ به صورت سینوس آرابیکوس یا خلیج العربی یاد شده است

یادداشت های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش صد و سی و چهارم

از این «دکتر اشتراسر» [هانس] هم خبری نشد، یعنی آخرین کاغذ مرا بی جواب گذاشت؛ یعنی چرا؟ چون در جواب اشاراتش به آن داستان «سیدجمال» [آل احمد] اشاراتی کرده بودم دربارهٔ حسابگری اش و دیگر مطالب؟ نکند بدش آمده باشد؟! چه کنم، اشاره‌ای کرده‌ای، من هم جوابی دادم که فکر نمی کنم زننده بوده باشد. اگر هم آمدنی نشد، همت داشتیم، خودمان می رویم به همان اطراف، یا جای دیگر و اگر نداشتیم که هیچ.

فکرش را که می کنم، می بینم اگر در این تعطیلات سَری از نو به خارگ می زدم، بد نبود؛ چون کاغذهایم را کسی جواب نداد و باید خودم راه بیفتم؛ ولی نه، بیخود دردسر مجدد نتراشم، گرچه برادرم هم قرار شده است در این سفر باشد و دیگر حال خا...ه دستمال کردن هم ندارم که بروم و به «گلستان» [ابراهیم] بگویم مرا دوباره بفرستد و از این مزخرفات.

یادم است در این «افیون» جناب «کوکتو» [ژان] یک جا ذکری از این مطلب کرده بود که حاضرجواب نیست و در مواردی که حاضرجوابی لازم است، او مدتی بعد جوابش را درمی یابد، بعد هم بی اینکه در این امر تشبّه به بزرگانی دیده باشم، دیدم گاهی خود فقیر هم دچار این عیب می شود، درست به تناسب حالت روحی. اگر شاد باشم، حاضرجوابی هست و اگر گرفته باشم، نه. البته بستگی به مجالس هم دارد. در جائی دلت نمی خواهد حرف بزنی، یا نباید، یا مناسب نیست، یا درخور مجلس نیست و از این اباطیل. گذشته از اینکه حاضرجوابی یک مقدار وقاحت می خواهد و زندگی و یک مقدار هم خودخواهی و عدم تحمل از سرِ آن. به هر صورت، نمی خواهم عیب خودم را بپوشانم. بعد هم راستش باید اعتراف بکنم که حشر و نشر با کره خرهای مردم و اینکه جماعت این کره خرها چندان احتیاجی به قدرت فکری و حاضرجوابی ندارد و با کوچکترین کوششی می توانی هر کدامشان را سر جایشان بنشانی، باعث ایجاد این عیب شده است، عیب همهٔ آق معلم ها. به هر صورت، هر کس درخور محیطی بار می آید که در آن می لولد و فقیر هم استثنا نیست. اینهاست که از این کار آق معلمی به نهایت درجه بیزارم و دیگر جِرَم گرفته است، حماقت محض. این هم از این مطلب.

دیگر اینکه امشب هم قرار است بنشینیم عهد و عیال مقداری از اسناد انگریزی را که در بارهٔ خارگ جمع کرده‌ام و مانده است، برایم ترجمه کرده بگوید، بنویسم، گرچه بیشتر بی دقتی می کند؛ ولی چاره چیست. یک بار او باید بگوید که بنویسم، بعد هم خودم نگاهی مجدد به آنها بکنم. به اعتبار اینکه انگریزی نمی دانم، گاهی شلتاق می کند و من هم به اعتبار دو کلمه‌ای که می دانم، می خواهم توی دُقّش بزنم که البته آن وقت کار جور درنمی آید. قلم رومیزی هم الآن افتاد، نوکش شکست، همان قلمی که «بتی» [مک نیل] بهمان داده بود و چهار ـ پنج سالی بود کار می کرد. و مرده شور این قلم را ببرد که انقدر کلفت است و بدخط. البته این هم از آن «پارکر»های زمان جنگ است که سی و دو ـ سه تومان خریدم و از ۲۴-۲۵ همراه من است تا به حال. باید بدهم نوکش را عوض کنند، هم آن یکی را و هم این یکی را، گرچه کم کم این خودکارها جای همهٔ قلم ها را گرفته است.

جمعه ۳۰ آبان ـ ۴/۵ بعدازظهر

کاغذ «اشتراسر» امروز از استانبول آمد. راهش نداده‌اند که از عراق بیاید و این طور که نوشته، خیال دارد از راه «ارض روم» و تبریز به تهران بیاید و گرچه نوشته بود که من پیش نمی دانم کدام معلم منزل بگیرم برایش، پیداست که خراب خواهد شد منزل من. خدا رحم کند! گرچه ما خودمان را برای پذیرائی از او آماده کرده‌ایم و در اطاق کار تختی هم گذاشته‌ایم، ولی خدا عالِم است برای چه. فقط برای همان محبتی که در آن ولایت غربت به ما کرد؟ باشد، بگذار بداند که با چه جورآدمهائی سر و کار دارد. یک هفته‌ای اینجا خواهد بود و بعد با هم راه خواهیم افتاد به همان طرف ها. امیدوارم اقلاً بتوانیم با هم بسازیم. در این کاغذش دیگر اشاره‌ای به آن داستان ناراحتی «جمال هرجایی» [آل احمد] نکرده بود و نیز از پول و این حرفها. نشانی استانبولش را نتوانستم بخوانم. دیروز پست کرده، امروز رسیده. خوب است.

دیگر اینکه قلم را دادم به هشت تومان نوک تازه انداختند. خیلی ریز است و حسابی که البته به زودی سائیده خواهد شد.

دیگر اینکه امروز ناهار منزل بابا بودیم، با عهد و عیال. دختر «افتخار»[1] ـ زن «طلاکوب»[2] ـ را برای یکی از «آل احمد»ها که «صادق» نامی است و افسر شهربانی است، عروسی کرده بودند. صبح مجلس مردها که پر بود از «آل احمد» و توی سر سگ می زدی، یکی از آنها واق می کرد، و عصر مجلس زنانه است از همان مجلس ها که پر از چراغ فلورسنت است و میز و صندلی کرایه‌ای و تاج چراغانی شده به دیوارهای قالی کوب و برو بیای چائی و شربت. اما شربت نداشتند، خدا پدرشان را بیامرزد که به جایش، شیرکاکائوی گرم می دادند.

باباهه تلفن دار شده است و مثل بچه ها انگار باز یچه‌ای به دستش رسیده. از اقدامات «محمدعلی هدایتی»[3] برای دائی. آب لوله کشی را هم او فراهم کرد، البته پولهایش را خود باباهه داده، ولی اینکه برخلاف نوبت و غیره... خودش خیلی است. یک اقدام مهم دیگر ایشان در مدت وزارت این است که سر و ته کوچه را دیوار کشیده‌اند و کوچه را ضبط کرده‌اند، همان کوچه‌ای را که منزل عمو و برادرم توی آن است و خانهٔ خود ما هم در آن بود. ناچار درِ پشت سر منزل برادرم که حالا مال «علی»[4] است، بسته شده و در حدود صدمتری فضا را توی خانهٔ مادری اش انداخته، گرچه یکی از خانه های سه گانهٔ آنجا مال «جواد» [هدایتی] شده است یا «محسن»،[5] نمی دانم. به هر صورت اینهاست مهمترین اقدامات ایشان در وزارت دادگستری! چرا، اقدامات دیگری هم کرده از این قرار: ج... برای طلاق «ثریا» [اسفندیاری] و پول دادن به او، یعنی پول و قرار و مدار برای او به فرنگستان بردن که صدای کثافت کاری های دربار را درنیاورد و به هر صورت، مشکل طلاق سلطنتی را حل کردن! پدرسوخته ها![6] و پدر احمق مرابگو که دلال مظلمهٔ نیابت تولیت او در شابدول عزیم (!) شده. و دیگر از اقدامات ایشان لایحهٔ از کجا آوردی؟ را به مجلس بردن است که زنگوله‌ای است از طرف موشها برای گردن گربه ها و نیز لقمه‌ای است که به اسم اصلاحات جلوی دهن امریکائی ها انداخته‌اند، یا انگریزها که «سرلشکر ایوب»ی[7] مثل پاکستان در اینجا پیدا نشود، یا «عبود»ی[8] مثل سودان، یا هر خر دیگر هوس هیچ تحولی را در سر نپزد و خیال کنند مملکت امن و امان است و دنیا آرام. و این پدرسوختهٔ احمق هم مثلاً پاکش[9] این حقه بازی هاست. پریروز رفتم پهلوی «ملکی» [خلیل